



تربیت در نظر

رهپویان تربیت

● حسین احمدی، کارشناس پیشکسوت آموزش و پرورش

کلیدواژه‌ها: نظام تربیتی، فرهنگ ایرانی اسلامی، تحول بنیادین

این آتش‌فشان تجدد به ما رسید، عاریتی بود و ما نتوانستیم یا نخواستیم یا نگذاشتند این خمیر را با فرهنگ خودمان ورز بدهیم و آن را متناسب با این آب و خاک و اعتقادات و آداب و رسوم این خاک فرهنگ‌خیز و این کهن‌بوم‌پروریم. هر قدر زمان گذشت و روزگار دچار تغییر و تحول شد، ما ککمان هم نگزید و با آنچه ساخته و پرداخته بیگانگان بود، خو گرفتیم. دلسوزانی پی‌درپی آمدند و هر کدام با تلاش تام و تمام به اصلاح این نظام آموزش و پرورش که بین رومی و

دیرزمانی نمی‌گذرد از روزگاری که در سرزمین ما، ایران، در مکتب‌خانه‌ها را بستند. آن زمان در تاروپود درخت دانایی، احساس نیازی واجب و ضروری، یا کاذب و مصنوعی برای تغییر پدیدار شده بود؛ جهانی به سرعت بسرقت و باد در هیاهوی دگرگونی بود. بزرگان دولت، فرهنگ، علم و دانش کشورمان، هم با بهت و حیرت و هم با ترس و وحشت، به این انفجار پرشرار خیره شده بودند، تا اینکه سرانجام پیوند مبارک یا شاید هم نامبارک ما با دنیای جدید بسته شد. آنچه از

زنگی گرفتار شده بود، پرداختند. بزرگان دلسوز و نگران و مشتاق اسلام و ایران، با تمام توش و توان خود دویدند، اما به مقصد مطلوب نرسیدند. کوشش‌ها در این داشت و کاشت به برداشتی که شایسته ملت مسلمان ایران زمین باشد، منتهی نشد.

این نظام سنتی مثل پیچک دور درخت کهن فرهنگ عظیم ایران که یک سرورگردن از فرهنگ تمامی عالم بالاتر است، پیچیده و ما را از رسیدن به قله‌ای که شایسته آن هستیم، بازداشته است. ما شکوه و بالندگی خود را که هزاران سال در آن شناور بودیم، می‌خواهیم. همه بزرگان دین و ادب و علم کمر همت بسته‌اند تا فرهنگ ما را از این صحرای سوزان و لابه‌لای این خارهای مگیلان بگذرانند و به سرمنزله مقصود برسند. شکر خوزستان و شکر هندوستان هر دو شیرین‌اند، اما این کجا و آن کجا. شکر هندوستان با آب و خاک ما مناسب نیست. نظام آموزش و پرورش امروز ما مثل شکر هندوستان است. شکر خوزستان را می‌خواهیم که طعمش مشام جان جهان را مست می‌کند. آیا جست‌وجوی نظامی که طعم تربیت و پرورش در رگ و پوست و تمام سلول‌های آن جاری باشد، گناه است! چون نشوید باغبان از باغ دست تربیت آب شد سرو چمن چون سرو او بالا گرفت (صائب)

تغییر بنیادی

قرار است در نظام تربیتی ایران اسلامی تغییری بنیادی اتفاق بیفتد. با این تحول ریشه‌ای مدرسه ما مدرسه زندگی خواهد شد. این دگرگونی بنیادی با تغییر نگاه و باور همه نیروهایی که در این کار ظریف و پیچیده پیوند خورده‌اند، امکان‌پذیر خواهد بود. بزرگان گفته‌اند: «گذشته چراغ راه آینده است.» انگار ما عادت کرده‌ایم به آزمون و خطا و این تکرار گره خورده به چیزهایی که سکوت در آن مبارک است تا گفتار! در روزگار جالینوس، حکیم بزرگ یونان، انگشت دست راست یکی از شهروندان شهر آتن به شدت درد گرفت. مرد بیمار بی‌درپی به مطب طبیبان در رفت‌وآمد بود. طبیبان ناقص بر انگشت بیمار دارو می‌گذاشتند.

روزها گذشت. داروها بر انگشت مرد اثر نکرد و درد همچنان باقی بود. سرانجام مرد بیمار ناله‌کنان به خدمت جالینوس رفت. جالینوس روی انگشت مرد دارویی نگذاشت، بلکه روی کتف چپ وی دارو نهاد. دیگران چون این اتفاق را دیدند، گفتند این جالینوس چه ابلهی است! درد اینجا و دارو آنجا چه سود دارد؟

زمانی از این اتفاق گذشت. انگشت مرد بهتر شد. سبب خوب شدن انگشتش آن بود که جالینوس دانسته بود خلل و مشکل در اصل عصب روی داده است. جالینوس فهمیده بود اعصاب از دماغ و پشت است و آن عصب که در کتف چپ برمی‌آید، به طرف راست می‌رود و آن عصب که از طرف راست

کتف ظهور می‌کند، به طرف چپ می‌رود. اکنون نظام آموزش و پرورش سنتی ما حال همان بیمار را دارد که طبیبان بر محل ظهور بیماری‌اش دارو می‌گذاشتند و بی‌فایده بود. امروز بزرگان ما پس از مدت‌ها همت و دقت و رنج و مرارت، جالینوس‌وار دریافته‌اند که ریشه و عمق درد کجاست و درمان را از کجا باید آغاز کرد تا این نظام بیمار و رنجور به شادابی روی آورد و ما را در راه پررنگ و بوی فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی‌مان قرار دهد. باشد که در این راه پرتراوت و نور و راستی و صدق و صفا و فضیلت و تواضع و صبر، و در این سفر دست در دست هم، با باور قلبی به راه پیش رو و با صداقت به سرمنزله برسیم و راهبری پاک‌دین و پاک‌دل باشیم. برای آگاهی و یادآوری باید پرسید:

● چرا این تغییر و تحول بنیادی ضرورت پیدا کرده است؟
● چه موقعی قرار است این تغییر و دگرگونی بنیادی اتفاق بیفتد؟
● چگونه قرار است این تغییر بنیادی اتفاق بیفتد؟
آیا این تغییر همه‌جانبه است یا صرفاً یک تغییر بنیادی فرهنگی است که تمام ابعاد فرهنگ ما را در گردونه خود جای می‌دهد؟ ستون خیمه این تغییر بنیادی فرهنگی خواهد بود و تغییرات دیگر به منزله تیرک‌های این خیمه بلندبالا هستند که در بافتن هر تار و پود آن خون دل‌ها خورده‌اند و عمرها صرف کرده‌اند. صدالبته همه این پرسش‌ها با شیوه‌ای مستحکم‌تر و روشن‌تر، به شکل نظری و عملی، دیده شده است. محورهای اساسی دخیل در این تغییر و تحول هم پیش‌بینی و کاربردی شده‌اند. می‌شود احساس کرد که محور اساسی این تحول آدم‌ها باشند؛ آدم‌هایی که هر یک می‌تواند به‌خوبی راهبری این طالبان نو به قله خرد را با باور به این سفر باشکوه با جان و دل بپذیرند تا به آشیانه سیمرغ قله کوه قاف دست یابند. مدیر و رهبری که این قافله را سرور و سالار خواهد شد، چگونه آدمی می‌تواند باشد؟

در انتخاب این ناخدای کشتی نظام تربیتی و اسلامی چه ویژگی‌هایی را باید در نظر داشت؟ این انتخاب آن‌قدر سخت و طاقت‌فرساست که مدیران ارشد را در هنگام انتخاب تنها پروردگار یارشان خواهد بود تا اگر خواسته یا ناخواسته خطایی رخ دهد هم به درگاه آفریننده دو جهان در آشکار و نهان پاسخ گویند. باید باور کرد که نظام آموزش و پرورش ما در زیر بار همان انتخاب‌های ناشایست کمرش شکست و به زانو در آمد. اما کاش شایستگان به مدرسه‌ها راه می‌یافتند! آن وقت دیگر روزگار ما شاهد خمیدگی پشت فرهنگ نبود. جلال‌الدین مولوی می‌گوید:

تیغ چوبین را مبر در کارزار
بنگر اول تا نگردد کار زار

سنت بد کز شه اول یزد
این شه دیگر قدم در وی نهاد

آنکه مانند است باشد عاریت
عاریت باقی نماند عاقبت

خواجه چون بیلی به دست بنده داد
بی‌زبان معلوم شد او را مراد